

(رسائل ۸۶)

جای دوستی در دل نمی گذارد

## امر منفی (نهی)

۸) نشانه نهی در همه آثار این دوره «م» (صامت میم با مصوت زبر) است. این جزء چه در فعلهای ساده و چه پیشوندی و مرکب و عبارتهای فعلی همیشه بر سر ماده فعل در می آید و از این حیث در همه موارد یکسان است:

۱۰۸) نهی با فعل ساده:

هر که حسین را بدید گفت به کوفه مرو (بلعمی ع ۲۵۸)  
 روزی فردا که نا آمده است نخواه (نور ۶)  
 ای پسر این خواب را با برادران مگوی (قصص ۸۴)  
 آنچه این دروغ زن آورد میپذیر (حی ۲۴)  
 جبریل آمد که مگوی (یوسف ۲۳)  
 از کشته ایشان نخورید (بیان ۱۶)  
 یا قیدار، سر این تابوت مگشای (رازی ج ۲؛ ۱۴۰)  
 گفتند خدای با تو چه کرد؟ گفت ازین مپرس (قشیریه ۷۰)  
 چندین مناز که این حرف مایه تنگ است (مقامات ۸۳)  
 به پای خود در دام مرو (سک د، ج ۱؛ ۳۰۱)

۲۰۸) در فعلهای پیشوندی نشانه نهی بعد از پیشوند بر سر ماده فعل می آید:

بی دستوری به خانه کس در مشوید (کیمیا ۳۲۰)  
 اگر خشنودی من خواهی فروگذار (عنه ۱۰۰)  
 بار خدایا، قیامت بر مینگیز (رازی ۲؛ ۳۲۰)  
 مردمان او را گفتند باز مگرد (بلعمی ع؛ ۳۰)  
 مرحبا بر مکنند خواجه فرود آی و در آی (عقد ۷۸)  
 به ستم بر مدارید پرستان شما را (سور ۳۷)  
 از اندازه فرمان در مکندید (مبیدی ۵؛ ۳۶۰)

(۳،۸) در فعلهای مرکب نیز نشانهٔ نهی همیشه بر سر همکرد می‌آید:

جادوی میاموز و کارمبند (پاک ۴۲)

برخدای بیرون میالید (مجمیع ۳: ۱۷۲)

امر آمد که عتاب مکن (تعرف ۴۲)

ای پسر، با دشمنان خود صحبت مکن (هجویری ۳۸۴)

لباهی مکنید در زمین به کفر و شرک (سور ۲۱۸)

الهی بنیاد توحید ما خراب مکن (رسائل ۱۵۴)

گمان مبر که من همچون آن خرم که روباه گفته بود (کلیله ۲۵۳)

راحت بر شدت اختیار مکنید (روضه ۱۴)

مرا مشغول مدارید که در تعجب مانده‌ام (تذکره ۱۲۸)

از بسیاری عدد پاک مدار (راحة ۲۱۸)

(۴،۸) در عبارتهای فعلی نیز نشانهٔ نهی بر سر مادهٔ فعل در می‌آید:

و حرم خدای عزوجل دست باز مدار (بلعمی ع ۲۵۸)

هر که نکند و زمان خواهد چشم از وی برمگیر (بلعمی ع ۲۴۷)

(۹) گاهی نیز نشانهٔ نهی با جزء صرفی «ب» جمع می‌شود، که این نیز نادر است:

دین خود را به لقمه‌ای و درمی بفروش (رسائل ۸۹)

اگر از بزرگی خطائی بینی آن بمگیر (رسائل ۱۵۹)

بمه آرایید خویشتن را آراستن نادانان پیشین (پارس ۱۶۳)

(۱۰) در صیغهٔ شنونده جمع فعل بودن، گاهی به جای «باشید/ بوید» صورت

«بید» دیده می‌شود و این نیز شاید که از مختصات گویشی خاص باشد:

«الا» آگاه بید (میبدی ۱: ۷۵)

آگاه بید و بدانید که بی‌خردان سفیهان ایشانند (میبدی ۱: ۷۹)

یکدیگر را یار و هم پشت می‌بید (میبدی ۱: ۲۵۸)

و همچنین است در امر منفی (نهی):

چون ایشان میبید که گفتند شنیدیم (میبدی ۳: ۱۴)

(۱۱) از فعل «شدن» نیز صیغه شنونده جمع گاهی، بسیار به ندرت، به صورت «شید» به جای «شوید» به کار می‌رود:

(شنقشی ۹)

به مصر شید

(پارس ۱۷۴)

نه زودتر شید يك زمان

(شنقشی ۸)

اندر شید

(۱۲) در فارسی امروز صیغه امر با اجزاء «همی/می» مطلقاً به کار نمی‌رود. در فعلهای ساده صیغه امر همیشه و بی‌استثنا با جزء صرفی «ب» همراه است: برو، بگو، بده، بزن.

در فعلهای مرکب غالباً جزء «ب» حذف می‌شود و ظاهراً این در مواردی است که در ذهن نویسنده مجموع دو کلمه (اسم، صفت + همکرد) در حکم يك واحد لغوی است:

مراجعه نمودن: به فلسفه حیات و زندگانی مراجعه نمائید (دشتی)

جستجو نمودن: منتهاالیه زندگانی را جستجو نمائید (دشتی)

نگه داشتن: این طفل معصوم را تا فردا نگه دارید (محمد مسعود)

گوش کردن: گوش کن مادرا (افغانی)

اما گاهی هم دو جزء فعل مرکب جداگانه در ذهن نویسنده قرار گرفته یا قصد تأکید در میان بوده و در این موارد همکرد فعل مرکب با جزء «ب» می‌آید:

باور کردن: باور بکنید این کارها آدم را زود پیر می‌کند (هدایت)

صبر کردن: صبر بکنین با هم می‌رویم (هدایت)

توضیح دادن: برای من توضیح بدهید (محمد مسعود)

اجازه دادن: اجازه بدهید دستور بدهم که برای شما شامی درست کنند

(علوی)

شکایت کردن: عزیزجان برو شکایت بکن (افغانی)

درباره این نکته به جای خود با تفصیل بیشتر و مثالهای فراوانتر گفتگو

خواهیم کرد.

## وجه التزامی

۱) وجه اخباری، در زمانهای مختلف فعل، برای بیان ساده فعلی به کار می رود که روی داده، یا در زمان گفتار روی می دهد، یا در آینده روی خواهد داد. در این وجه فعل، عواطف و حالات نفسانی گوینده دخالت ندارد؛ بلکه تنها از جریان فعلی در یکی از زمانهای سه گانه خبر می دهد. اما در وجوه دیگر، ذهن و حال گوینده با جریان فعل می آمیزد؛ یعنی یا به وقوع و اجرای فعلی فرمان می دهد، یا از جریان آن بر حذر می دارد؛ یا میل و شوق و آرزو و دروغ و پیش بینی و تردید و اختیار خود را نسبت به آن بیان می کند. به عبارت دیگر، گوینده نسبت به جریان فعل بی اعتنا نیست.

۲) یکی از این وجوه فعل، التزامی خوانده می شود، به اعتبار آن که غالباً در فراکرد قرار می گیرد و جریان آن ملازم و مستلزم جریان فعلی دیگر است که در جمله پایه قرار دارد. موارد کاربرد وجه التزامی متعدد است. از آن جمله آنکه گوینده نسبت به جریان فعل قصد انشاء داشته باشد. مانند: «می خواهم بهوشی<sup>۱</sup>؛ یا اختیار و تردیدی را بیان کند: «بروم یا بهانم<sup>۲</sup>؛ یا جریان و وقوع فعلی را پیش بینی کند: «تا چه بازی رخ نماید<sup>۳</sup>؛ یا جریان فعلی را الزام کند: «بگو بیاید<sup>۴</sup>؛ یا امکان

1) volitif

2) délibératif

3) prospectif

4) jussif

و احتمالی را بیان کند: «بهرست بروی»؛ یا کسی را از کاری برحذر دارد: «مبادا بروی» یا «تزنی».

۳) زبان اصلی «هندواروپائی» دارای يك وجه اخباری بوده که با آن جریان فعلی را خبر می‌دهد، و دو وجه دیگر که ساختمان آن ظاهراً مشتق از ساختمان وجه اخباری بوده است: یکی وجه التزامی<sup>۲</sup> و دیگر وجه تمنائی<sup>۱</sup>؛ که اولی قصد و اراده‌ای را بیان می‌کند و دومی احتمال یا آرزویی را؛ اما تشخیص این وجوه سه‌گانه از یکدیگر تنها در دو شعبه کهن زبانهای هندواروپائی که نمونه‌های آنها باقی است میسر است: یکی یونانی باستان و دیگری هندوایرانی (آریائی). علت این امر ظاهراً این است که از همان آغاز، زبان متمایل به این بوده که تنها دو وجه متقابل را بپذیرد: یکی اخباری که جریان فعلی را مانند يك «واقعه» بیان می‌کند؛ و دیگری وجهی که جریان فعل را با بیان حالتی عاطفی مانند قصد، یا میل، یا احتمال به شنونده می‌رساند. در یونانی و ایرانی باستان وجه تمنائی بسیار زود از استعمال خارج شده است، اما در سنسکریت ظاهراً وجه التزامی است که پیش از مبدأ تاریخ مسیحی متروک شده؛ و در هر حال، در مقابل وجه اخباری جز يك وجه که ارزش عاطفی دارد باقی نمانده است. بنابراین عجب نیست اگر می‌بینیم که در بعضی از زبانهای هندواروپائی مانند لاتینی و ایرلندی و گویشهای ژرمنی تنها يك وجه در مقابل وجه اخباری وجود دارد.

در زبان اصلی «هندواروپائی» هر يك از وجوه صرف فعل برای بیان مفهوم خاص خود به کار می‌رفت، اما به تدریج این مورد استعمال وجوه مختلف متروک شد و با تکامل ساختمان جمله، بعضی از وجوه مانند التزامی و تمنائی در جمله‌های مرکب پیش از آنچه متضمن مفهوم خاص خود باشد نشانه مقام نحوی فعل در جمله قرار گرفت. به این طریق وجه التزامی به فراکردهای پیرو در جمله‌های مرکب اختصاص یافت. چنانکه در تکامل و تحول زبان فارسی نیز چنین واقع شده است.<sup>۹</sup>

5) potentiel

6) prohibitif

7) subjonctif

8) optatif

۹) از مقاله انتوان میه «دربارۀ مختصات فعل» «Sur les caractères du verbe»

(۴) در زبان اوستائی ماده وجه التزامی (یا تبعی) از ماده وجه اخباری با افزودن پسوند -a- ساخته می‌شود. به این طریق که اگر ماده عاری از جزء ماده ساز باشد در وجه التزامی -a- به آخر آن می‌پیوندد و هرگاه با جزء مزبور همراه باشد پسوند ماده التزامی -a- خواهد بود. این وجه هرگاه در جمله به صورت مستقل به کار رود معانی تردید، یا امکان، یا آرزو از آن برمی‌آید و در این حال غالباً با مفهوم فعلی که بر زمان آینده دلالت می‌کند یکسان است.<sup>۱۰</sup>

(۵) در پارسی باستان وجه التزامی موارد استعمال متعددی داشته که از آن جمله زمان آینده، قصد و اراده، و بیان آرزو بوده است، و این وجه گاهی در جمله مستقل، گاهی در فرائد پیرو، گاهی در دو فرائد مرتبط واقع می‌شود. اما در هر حال صورت خاصی متمایز از وجه اخباری ندارد.

(۶) در فارسی میانه (پارسیک) شناسه صیغه‌های فعل در وجه التزامی (چنانکه پیش ازین ذکر شد) (ص ۱۹۲) با وجه اخباری اندکی متفاوت است.

(۷) در فارسی دری دوره نخستین، وجه التزامی، جز در موارد معدود، در جمله پیرو قرار می‌گیرد و آن برای بیان یکی از معانی ذیل است:

الف) بیان فعلی که قصد یا انتظار یا پیش‌بینی یا آرزوی وقوع آن در زمان گذشته وجود داشته است. در این حال فعل فرائد پایه، که غالباً مقدم واقع می‌شود یکی از صیغه‌های زمان ماضی است:

کاردها بر عمر رفتند تا ترنجها بپزند (قصص ۱۵۲)

دست او را داد تا پیوسد (بیهقی ۵۷)

انگشتی برایشان نمود که نقش آن بخوانند (سک د: ۱۹)

ب) فعلی که قصد یا انتظار یا لزوم یا امکان یا آرزوی وقوع آن در زمان آینده وجود دارد. در این حال فعل فرائد پایه زمان مضارع است:

در کتاب، *Linguistique historique et linguistique générale*, Paris 1948. p. 191 et suivants.

10) S. N. Sokolova, *The Avestan Language*, p. 94

- باید که معاملت با تو بماند (هجویری ۱۳۳)
- هر يك از ما تواند که دعوی پیغمبری کند (سور ۲۲۵)
- دیدار حق جان را چندان مسرت دهد که از عذاب تن ... یادش نیایدی و خبر نداری (هجویری ۱۳۸)
- خواهد که پایگاه ایشان بشناسد (حی ۴)
- جوانمردی من آن است که این قبا بیرون کنم و مرفعه بپوشم (هجویری ۲۲۸)
- خواهم از خدای تعالی تا ظاهر و باطن مرا از آفات پاک گرداند (هجویری ۵۴۶)
- روا باشد که بر دست مدعی ولایت چیزی از جنس کرامت پدیدار آید (هجویری ۲۸۴)
- چون خواهند که بستیهند بانگی برزند (کلیله م: ۳۲۳)
- می خواهند که در حکومت و فعل خصومت بازگردند به بتان (نظمی ۱۲۸)

### ماضی التزامی

- ۸) برای وجه التزامی که مفهوم آن به زمان گذشته تعلق دارد در آثار دوره اول فارسی دری صورتهای ذیل به کار رفته است:
- ۱،۸) فعل فرائرد پایه (که همیشه مقدم است) یکی از صیغه های ماضی (تام، استمراری، پیاپی، نقلی) و فعل فرائرد پیرو به صورت ماضی با پسوندی =  $\bar{e}$  است، چه جزء پیشین «ب» بر سر فعل درآمده چه درنیامده باشد:
- اندر آن هشت شبانروز هیچ نیافت که بنخوردی (بلعمی ۳۷۴)
- بیرون مکه نشسته بود حسین را نمی گذاشت که برفتی (طبری ۲۵۸)
- چرا آن خویش در باقی نکردی تا بیاسودی، هم به تو بیاسودندی (حالات ۸۹)

از گرسنگی پایم کار نمی‌کرد که برفتمی (سور ۳۳۶)  
 هیچ دیوی را زهره نبودی که به نزد سلیمان آمدی (یاک ۳۸)  
 دستار روی بدو دادی تا دست تر خشک‌گرددی (قابوس ل: ۸۳)  
 (۲،۸) در این صورت صرفی غالباً صیغه التزامی در بیان فعلی است که انجام  
 نگرفته است و در این حال فعل جمله پایه یا منفی است یا بطریقی مفهوم نفی در  
 آن وجود دارد:

موسی پاک‌تر از آن بود که نعلین پلید اندر پای‌گرددی (بلعمی ۳۸۱)  
 هیچ‌کس جنازه نداد که عثمان را بر آن خوابانیدندی (طبری ۱۴۱)  
 چرا مهتران بیرون نیامدند تا ما با ایشان حرب‌گرددیمی (طبری ۲۶۶)  
 با یزدجرد سیم و زر نبود که بدو دادی (زین ۴۰)  
 ممکن نشد که دست‌کس بدیشان رسیدی (بیہقی ۴۶۳)  
 بیش ازین چیزی معلوم نداشتیم که به تو فرستادیمی (هجوی ۹۲)  
 هر چند کوشید طاقتش نبود که آن دلو را برکشیدی (یوسف ۱۹)  
 در خانه هیچیز نبود که وی را میزبانی‌گردندی (سور ۳۳۶)  
 عمادالدوله را هیچ‌پسر نبود که ذکر آن کرده‌شدی (مجمل ۳۹۱)  
 بر زبان تو کلمه‌ای نرفت که در آن عیبی معرفتندی (کلیله م: ۲۳۵)  
 محتاج نکتتم که از کسی‌گردد نان التماس‌گرددیمی (ژنده ۸۱)  
 کس نماند که این‌مذهب را بیان‌گرددی (تعرف، ورق ۳۰)  
 هیچ‌کس را زهره نبود که به فرمان خداوندگار کار‌تگرددی  
 (قابوس ل: ۱۳۳)  
 کس را نمی‌دیدند که چیزی برایشان‌زدندی (اسکندر ۶۹۳)  
 زهره نداشت که خلاف‌گرددی (اسرار ۱۲۳)

(۳،۸) گاهی نیز در همین صورت صرفی مفهوم قصد یا آرزوی انجام یافتن  
 فعلی در زمان گذشته بیان می‌شود؛ در این حال نیز فراکرد پایه مقدم است و فراکرد  
 پیرو با حرف ربط «که» تا بدان می‌پیوندد:



مار بیاوردندی تا او را بزدی و تریاک دادی تا بخوردی (مجمعل ۳۶۱)  
 یوسف گردشهر مصر بگشتی تا اهل مصر وی را بدیدندی (یوسف ۴۸)  
 باری من بیغامی دادمی به وی تا آن پسر پردرد را سلوتی بودی  
 (مبیدی ۵؛ ۴۵)

هر سالی سی هزار دینار به بغداد فرستادی به نزدیک مردی یارسا  
 تا آن مال به علویان دادی (زین ۲۵)

هیچ حرکت نکردندی که از آن بر حاشیه خاطر اشرف غباری  
 نشستی (وطواط ۳۰)

۹) وجه التزامی در فراکرد پیرو، ممکن است به یکی از صورت‌های مضارع  
 اخباری بیاید، یعنی در این حال میان دو وجه اخباری و التزامی تفاوتی نیست.  
 ۱۰،۹) مضارع التزامی با جزء پیشین «ب» مانند مضارع اخباری تابع ساختمان  
 فعل است:

الف) هر گاه فعل ساده باشد غالباً مضارع التزامی با «ب» می‌آید:

فضل بن یوسف قصد نیشابور کرد که مادر او را آنجا بگیرد  
 (سیستان ۲۳۸)

دست او را داد تا پیوست  
 برخواست که برود  
 (بیهقی ۵۷)  
 (بلعمی ۲۰)

من سوگند خوردم که خون او بر خاک بریزم  
 زن بیرون آمد تا گوشت از او بستاند  
 (مجمعل ۱۷۱)  
 (رازی ۲؛ ۵۰۰)

طیب برخواست که بشود  
 زنی به نزدیک وی آمد تا چیزی از او بپرسد  
 (اسرار ۱۲۳)  
 (قشیریه ۴۲)

بیم بود که آن اسب را بکشم  
 با هم سوگند خوردند که پدر حسنویه را بکشند  
 (سک ۱۱؛ ۱۶۴)  
 (مجمعل ۴۰۱)

وقت آن شد که عصا بسازیند از  
 وقت آن شد که عصا بسازیند از  
 (وطواط ۱۳۸)

ب) اما گاهی نیز مضارع التزامی در فعل ساده مجرد از جزء پیشین «ب»

می آید:

ابنانی خاک یمن بفرستاد تا خون بر آنجا ریزد و پای بر آن نهد

(مجموعه ۱۷۱)

همی خواهد که آن چیز را بر حکم محسوسات راند (منطق ۱۱۸)

مرا بر آن داشتند تا از وی زر خواهم (ژنده ۸۳)

حاجت خواستم تا ایزد تعالی مرا در آن حرفت... مهارتی و

حذاقتی دهد (عنه ۳)

یوسف آهنک کرد تا پدر را در کنار گیرد (قصص ۱۴۳)

(ج) از فعلهای پیشوندی مضارع التزامی هیچ گاه با جزء «ب» به کار نمی رود:

شمر لعنه الله بیامد و آهنک خیمه حسین کرد که بر گیرد (طبری ۲۶۸)

خواستم که قصه باز گویم (سیستان ۶۸)

چون مولودی که از کنار مادر واماند (مقامات ۱۶۳)

نباید که سیادی بدین آهو باز گردد یا بازی بدین تیهو باز خورد

(مقامات ۱۷۳)

آمدم که بار دانه که شاه ما کجاست (سک ب ۴؛ ۱۱۶)

آن حرکت که چیزها بدان دریا بد حرکت اختیارست (سجستانی ۳۵)

از خدای تعالی می خواهم تا هر چند زودتر بار گرسنگی از دل

عزیز او... بردارد (التوسل ۲۳۱)

می خواهند که کودک را از شیر باز کنند (یاک ع؛ ۴۵)

می خواهند که در حکومت و فصل خصومت با سرورند به بتان

(نسی ۱۲۸)

(د) در فعلهای مرکب مضارع التزامی غالباً بدون جزء «ب» به کار می رود:

سورۃ بن الحر التمیمی را فرمود... تا با وی یاری کند (طبری ۳۳۹)

از عبدالمطلب دستوری خواست که... گور عبدالله را زیارت کند

(قصص ۴۵۸)

- دستش بگرفت تا بیرون آرد (قصص ۴۳۵)
- مر بنی‌داد بن فیروز را فرمود تا ضحاک را نگاه دارد (زین ۵)
- پس وزیر را... مثال داد که خراج بدان وقت اطلاق کنند (زین ۸۵)
- از خواجه امام... درخواستند تا در آن نظر کند (قشیریہ ص ۱)
- هرگز دیدی دوستی که دوستان خویش را عذاب کند (قشیریہ ۴۲)
- می‌خواهی که مرا بدین غره کنی (قشیریہ ۴۶۴)
- آن زن بلایه را بیاورد تا پیش قوم به زنا بر موسی گواهی دهد (مجمعل ۲۵۱)
- می‌خواهم که پیش ازین در شکایت نکایت روزگار... خوضی پیوندم (التوسل ۳۲۹)
- می‌خواهی که از سر همه بیرون جهی (سیاست د: ۲۷)
- همی خواهند که میان حکم‌های شرعی و حکم‌های عقلی مردم آرند (حی ۳۱)
- تومی خواهی که در ددل خود را به کشتن من نشفی دهی (کلیله م: ۲۹۸)
- ه) گاهی نیز مضارع التزامی با جزء پیشین دهی / می همراه است که در این حال نیز با مضارع اخباری تفاوتی ندارد:
- زنان خویش را بگویی تا در پرده می باشند (تعرف ع: ۴۲)
- حق تعالی خانه‌ای فرستاده است از بهشت تا تو... در آنجا می‌نشینی (طبری ۵۸)
- هر که نام او می‌برد حاجتش روا می‌شود (بلعمی ۱۱۳۳)
- امید آن باشد که شفاعت تو می‌روا کنند (پاک ۴۴)
- انگشتری فرا پذیرم تا به نشان تو مملکت می‌رانم (یوسف ۴۷)
- بفرمود تا بر سر نامه‌ها بسم‌الله می‌نویسند (بیان ۵)
- ۱۵) گاهی فعل فراکرد پایه مضارع اخباری است و فعل فراکرد پیرو که به حکم معنی از وجه التزامی است به صورت ماضی با پیوند «ی = ت» می‌آید:

یکی مردم را عقل چندانی نیست که از شاهد بر غائب دلیل گرفتاری

(ابوالهیثم ۱۷)

در حکمت خدائی، خود روا نبُود که رسول خود را با کافران

عذاب کردی (سور ۹)

مرا عار آمد که محمد به خوان حاضر بُود و از طعام من نخوردی

(سور ۶۴)

(۱۱) هرگاه جمله با قید «پیش از آن که» آغاز شود وجه التزامی به صورت

ماضی با جزء پسین «ی = ت» یا به صورت ماضی تام می آید:

(۱،۱۱) به صورت ماضی با جزء پسین «ی»:

پیش از آن که به جایگاه خویش رسیدی در دیش بگرفت (قصص ۳۵۹)

پیش از آن که معنی سخن تمام گشتی سخن دیگر معترض گشت

(ترجمان ۸۹)

پیش از آن که آن دوست را خبر دادی باز گشت (قابوس ل: ۶۵)

پیش از آن که مهر بر گرفتاری بر یک کران نبشته دیدالفی

(قابوس ل: ۱۲۲)

پیش از آن که کسی او را طلب کردی به خانه باز آمدی (حالات ۳۷)

(۲،۱۱) به صورت ماضی تام:

ابراهیم پیش از آن که پدر را بدید به شب از غار بیرون آمدی

(قصص ۷۳)

پیش از آن که ضَمَمَم به مکه رسید عاتکه... شب به خواب دید

(قصص ۹۵)

پیش از آن که وی آنجا آمد خبر وی به روم افتاد (قصص ۱۱۹)

(۱۳) هرگاه جریان فعل «فرمودن = امر کردن» در گذشته واقع شده باشد

وجه التزامی با صیغه ماضی تام به کار می رود.

فرمود تا آن مهتران را به زاری زار بکشند (مجمل ۱۹۹)

سلطان محمود... حکیم ابوالقاسم منصور الفردوسی را بفرمود تا  
به زبان دری به شعر گردانید (مقدمه ۱۴۳)

فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی به زبان تازی گردانید  
(مقدمه ۱۳۵)

طشت آوردند تا وضو در حسن آموخت (تذکره ۳۷)

(۱۳) آنجا که وجه التزامی به صورت ماضی با پسوند «ی» به کار می‌رود در  
بعضی از متون این دوره دال (یا ذال) به آخر آن افزوده می‌شود، و این نیز ظاهر آشنائه  
یکی از مختصات بعضی از گویشهای محلی است:

نگذاشت که کس از مدینه سوی شام رفتید (بلعمی ۱۴۷)

دل پدر بر نتافت که او را از خود جدا کردید (یوسف ۵۲)

خدای تعالی عمودی از نور پدید آوردی تا ایشان را روشن

می‌داشتید (قصص ۵۷)

چون قصد شهری یا دیهی کردید بسیار طعام حاضر بایستی کرد تاوی

بنخوردید (قصص ۸۹)

گرامی نداشتند تا از ارزان فروختن در بیغ داشتندید (مبیدی ۵؛ ۳۱)

### بُود، باشد

(۱۳) چنانکه پیش از این ذکر شد (مضارع اخباری، بند ۹، ۱۵) دو صورت  
«بُوم...» و «باشم...» از فعل بودن در وجه اخباری به جای صورتهای متداولتر «آم...»  
و «هستم...» به کار می‌رود؛ اما همین صورتهای در وجه التزامی این دوره نیز معمول  
است و از این حیث نیز فرقی میان دو وجه اخباری و التزامی نیست.

(۱۳، ۱) صورت «بُوم...» در مضارع التزامی:

مرا کرد خواهد همی خواستار به ایران برد تا بُوم شهریار

(شاهنامه ۳؛ ۷۱۸)

نباید که چون من بُوم چاره جوی تورودابه راستی آری به روی

(شاهنامه ۱؛ ۱۹۹)

همه نیکی‌ات باید آغاز کرد      چو با نیک نامان بوی همورد

(شاهنامه ۱: ۷)

بدان ای سرمایه نازیبان      کز اختر بوی جاودان بی‌زیبان

(شاهنامه ۱: ۶۶)

چون مردم نبُود پادشاهی به کار نیاید

جمعی دوستان در خواستند که... سخنی درج کرده شود که فایده

روزگار در آن بُود

باید که بدان وقت مادت آن چیز حاضر بُود

باشد که مرید اندر ابتدای کار بر اخلاص تمام قادر نبُود (کیما ۴۳۸)

چون دو قطب بُود میان ایشان ناچار دایره‌ای بزرگ باشد (التفهیم ۷۱)

شمارا بُویم اندرین پیشرو      نشانیم برگاه او شاه نو

(شاهنامه ۸: ۲۶۷۵)

بفرمود تا بر سر کاروان      بوند این گرانمایگان ساروان

(شاهنامه ۶: ۱۶۱۵)

هزارانت کودک دهم نوش لب      بُوذنت پرستنده در روز و شب

(شاهنامه ۶: ۱۷۱۵)

باشد که مقدم و تالی سالب بوند

(۲۰۱۴) صورت «باشم... باشند» در مضارع التزامی:

آن که رنج خود بر هیچ کس نیفکنی... در آنچه بدان محتاج باشی

و در آنچه بدان مستغنی باشی

این کار از شما بیرون نباید که باشد

آخر قرار بر آن گرفت که به قلعه موقوف باشد

من در ولایت بلخ مانده‌ام و ترک ملک می‌گرفتم من بخیل باشم

(تذکره ۹۸)

آنچه سپید باشد بیشتر به کار دارند

(ابنیه ج: ۷)

(بیہقی ۲۴۸)

(بیہقی ۲۴)

باید که پیوسته به درگاه من حاضر باشید  
باید که اعیان و رعایا از تو خشنود باشند

### کرده بُود، کرده باشد

(۱۵) دو صورت «بُود... بُوند» و «باشم... باشند» چنانکه دیدیم برای مضارع وجه اخباری و وجه التزامی هر دو به کار می‌رود. اما هر يك از این دو صورت هر گاه با صفت مفعولی فعلی دیگر ترکیب شود، یعنی معین فعل قرار گیرد بر زمان ماضی از وجه التزامی دلالت می‌کند و غالباً در فرائد پیر و از جمله مرکب قرار می‌گیرد. در این حال در موارد ذیل به کار می‌رود:

(۱، ۱۵) هر گاه فعل فرائد پایه زمان مضارع باشد فرض یا احتمال وقوع این فعل در زمان ماضی است:

این حمد آنگاه گویند که در بهشت رفته باشند (مجید ۱: ۶۲۳)  
امامت را نشاید هر کس که خمر خورده باشد یا بت را سجده کرده باشد  
(نقض ۷۴۰)

متصوف جاهل آن بود که صحبت پیری نکرده باشد (هجوی ۲۵)  
هر کس که حق تعالی او را سعادت کرامت کرده باشد او را محفوظ  
دارد (فردوس ۴۴۰)

هر کسی را که دیده باشد چون دیگر بار بیند بشناسدش (زاد ۷۰)  
من دانم که تو این دریافته باشی (بیہقی ۹۲)

هر که را طعام نگوارد معده وی را آفتی رسیده باشد (منطق ۳۶)  
(۲، ۱۵) هر گاه فعل فرائد پایه، ماضی باشد زمان فرض یا احتمال وقوع این فعل قبل از آن است:

من در عمر خویش در جهان دو عجب دیدم که به مثل آن کم کسی  
دیده باشد (برامکه ۶)

حرکتی پدید نیامد که از آن... تقییری در وجود آمده باشد

(وطواط ۳۵)

مأمون ترسید که به زهر آلوده کرده باشند (یواقیت ۲۵۶)

چون من این بیعت بکردم... همگان بیعت کرده باشند (بیهقی ۱۴۲)

(۱۶) گاهی، در جمله مرکب، صیغه ماضی التزامی در فراکرد پیرو قصد و

غرض از جریان فعل پایه را بیان می کند و در این حال غالباً دو فراکرد با حرف ربط «که» / «تا» به هم می پیوندند:

من آن کتاب را به شرح کردم تا به سخن پیران متقدمان تبرک

کرده باشم (تعارف ۲۸)

غزوی کنیم بر جناب هندوستان دوردست تر تا سنت پدران تازه

کرده باشیم (بیهقی ۲۸۲)

ناچار حال این صینی باز نمایم تا شرط تاریخ به جای آورده باشم

(بیهقی ۴۹۱)

رخصت ندهد که جز در معنی زیردستان و چاکران خویش سخن

گوید تا عادات قدیم نگاه داشته باشد (سیاست ۱۹۱)

(۱۷) گاهی، در همین مورد، ماضی التزامی در فراکرد پیرو حاصل و نتیجه

فراکرد پایه را بیان می کند و غالباً در این مورد رابطه میان دو فراکرد کلماتی

مانند «هر که»، «هر کس»، «هر گاه»، «چون»، «که» و مانند آنهاست:

هر که مرقول پیغمبر خدای را... رد کند پیغمبری مرخویشتن را

دعوی کرده باشد (زاد ۷۸)

از سلطان نصیحت باز نگیرم که خیانت کرده باشم (بیهقی ۱۸۲)

هر که آن بیعت را بشکند بر خویشتن شکسته باشد (مجید ۲؛ ۲۳۵)

دنیاپرست مباش که دشمن خدای را پرستیده باشی (رسائل ۲۱)

چون چنین دانی ابداع تکلفه باشی (ابوالهیثم ۹۸)



محال باشد مرا از این معانی سخن گویم که خرما به بصره برده باشم

(بیهقی ۱۶۸)

(۱۸) در بعضی موارد صیغه ماضی التزامی در فراکرد پیرو، علت جریان فعل پایه را بیان می‌کند؛ در این حال ربط میان دو فراکرد با کلمات «زیرا که» و مانند آن یا «که» (- تعلیل) برقرار می‌شود:

چون چوب بیند بگریزند که خیال آن درد در حفظ ایشان بمانده باشد

(کیمیا ۹۹)

پل را از اینجا قنطره گویند که محکم کرده باشند (رازی ۲: ۲۹۱)

دست ایشان پلید بود که خمر خورده باشند و مردار خورده (کیمیا ۲۹۶)

استعمال سر که در محل نجاست هرگز فایده طهارت ندارد؛ زیرا که

به ملاقات نجاست نجس شده باشد

این از آن قبول نکرده باشد که نیت وی از مجلس ثواب بوده باشد

(کیمیا ۷۲۷)

(۱۹) گاهی در وجه التزامی صیغه‌های شاذی به کار می‌رود که مورد استعمال

آنها بیشتر در وجه شرطی است (رجوع: وجه شرطی، بند ۹) و مثالهای این صورتها

بسیار معدود است:

چرا به حکم و فرمان نرفتی ... تا آنچه واجب بودی بفرمودمانی

(سیاست د ۹۱)

ما همه جان فدا کردیم تا ترا باز ستدمانی

(تذکره ۳۵)

بایستی که چون شما را ناپارسائی او معلوم شدی غوغا نکردتانی

(اسکندر ۲۳۴)

بایستی که تا این غایت صد التماس کرده بودی و ما آن را وفا

کرده بودمانی

کاشکی یوسف را بازیافتمانی تا خاک پای او مشتمانی و ازو بحلی

خواستمانی

(قصص ح ۸۱)

(۲۵) در تحول زبان فارسی استعمال وجه التزامی به صورتهای ماضی با پسوند «ی» و جزء پیشین «ب» (بند ۱،۸) و ماضی با پسوند «ی» عاری از جزء «ب» (بند ۲،۸) و مضارع مجرّد از جزء «ب» (بند ۱،۹ ب) و مضارع با جزء پیشین «همی/می» (بند ۱،۹ ه) و به صورت ماضی تام در جمله‌هایی که با قید «پیش‌ازان» که همراه است همه متروک شده است.

در فعلهای ساده همیشه وجه التزامی به صیغه مضارع با جزء «پیشین» «ب» می‌آید:

می‌خواهم بروم. خواست بگوید. باید بیاورد، نباید بشنود؛ و مانند آنها.

در فعلهای مرکب غلبه استعمال با حذف جزء پیشین «ب» است:

چگونه می‌توانستم دل از کین او خالی کنم

خواستند فارسی را پاک و خالص کنند

اما گاهی هم همکرد فعل مرکب با جزء «ب» استعمال می‌شود و این تفاوت

شاید به ذوق و سلیقه نویسندگان مربوط باشد:

زود توانستند کنار بیایند

درباره چگونگی استعمال وجه التزامی در دوره اخیر به جای خود با تفصیل

بحث خواهیم کرد.

## وجه شرطی

۱) وجه شرطی، چنانکه پیش ازین ذکر شد (ص ۱۹۹) جریان فعلی را به صورت فرض بیان می‌کند که وقوع آن منوط به وقوع فعلی یا وجود شرطی است، چه در جمله ذکر شده و چه نشده باشد.

فعل شرطی، فرض وقوع فعلی است در گذشته، یا در حال یا آینده با قید شرط که غالباً در فراکرد پیرو بیان می‌شود.

۲) در جمله مرکب شرطی، فراکردی که متضمن معنی شرط است جانشین قید جمله است و قابل تبدیل به يك گروه اسمی است:

اگر می‌آمدی به گردش می‌رفتیم = در صورت آمدن تو به گردش می‌رفتیم.

اگر بیایی به گردش می‌رویم = به شرط آمدن تو به گردش می‌رویم.

۳) در دوره مورد بحث برای وجه شرطی، چه در فراکرد پیرو که متضمن شرط است و چه در فراکرد پایه (که آن را جواب شرط، یا جزاء شرط نیز می‌خوانند) صورت صرفی خاصی به کار می‌رود که عبارت است از افزودن پسوند «ی = ت» به آخر همه صیغه‌های فعل.

## ماضی شرطی

۱،۳) گاهی جمله مرکب شرطی برای بیان فعلی به کار می‌رود که در گذشته

واقع نشده، زیرا که وقوع آن منوط به وجود شرطی بوده که آن نیز انجام نگرفته است :

اگر من جائی دانستی اندر جهان ازین حرب فاضلتر، آنجا شدمی  
(طبری ۱۹۵)

اگر خریدار یافتی بفروختی (سور ۹۱)

اگر این دانستی ... باری پذیرفتی (سیاست خ؛ ۱۸۱)

اگر آن شادی بر اهل دوزخ قسمت گردندی از آتش بی خبر شدندی  
(کیما ۷۶۵)

برخی اندامها... اگر از استخوان بودی به هر آسیبی شکسته شدی  
(ذخیره ۶۱)

اگر ملاحظه گردندی خدای تعالی... ایشان را باخوک و بوزینه  
کردی (رازی ۲؛ ۳۸۵)

(۲،۳) گاهی شرط مانع انجام یافتن فعل است، یعنی چون شرط روی نداده  
فعل واقع شده است؛ به عبارت صریحتر عدم وجود یا وقوع شرط موجب جریان فعل  
است؛ در این حال فعل فرا کرد شرط ممکن است مثبت یا منفی باشد.

(۱،۲،۳) فعل فرا کرد شرط منفی و فعل فرا کرد پایه مثبت است و نتیجه  
جمله مثبت است:

اگر مجاهدت علت مشاهدت نبودی حکم این جمله باطل شدی  
(هجویری ۲۵۳)

اگر او نبودی تو اکنون در دست قیصر مانده بودی (داراب ۳۲۱)  
اگر این میانگاہ باریک نبودی دست سنگی بودی سطر و بی اندام  
(ذخیره ۸۱)

اگر هیچ زبان نبودی جز آفت عقل، بس بودی (رازی ج ۲؛ ۵۰)  
اگر نیامدی فسادها خاستی (ژنده ۱۴۱)

اگر نه رسول بودی بوبکر و عمر و علی چون دیگر شربانان

بودندی (نقض ۱۳۵)

اگر از آن نبودی که بنده‌ای هست بر تو گرامی من هر دو چشم او

کور کردم (بلمعی ۵۵۵)

اگر نه سخای او بودی زمانه بدو بخیل آمدی (بواقیت ۱۴۸)

اگر در تو فایده و عافیت نبودی همانگاهت را کرده‌اندی (معارف ۱۷۸)

اگر سرپوش بر نداشتی تا به قیامت مسافران مرا نان بودی (نورع ۱۸۶)

(۳،۳،۳) فعل فراکرد شرط منفی و فعل فراکرد پایه نیز منفی است و نتیجه

جمله مثبت است:

اگر سال بر چهار فصل نبودی اعتدال نبودی (ابوالهیثم ۱۲)

یعنی: اکنون که سال بر چهار فصل هست (و این شرط وجود دارد) اعتدال

هست.

اگر محمد نام قالب او نبودی موت را بدو نسبت نکردندی

(تمهیدات ۲۵۵)

اگر نماز و طیب و نسا را محبوب او نکردندی ذره‌ای در دنیا قرار

نگرفتی (تمهیدات ۱۵۷)

اگر نه آنی که مرا از توبه جور و ستم بیرون می‌کنند هرگز از

تو جدا نگشتمی (مجمل ۲۵۱)

اگر در نباتات از نفس این بهر شریف نبودی... طبیعت را ازو غذا

گرفتن نشایستی (سجستانی ۳۲)

اگر اول.. آن ستیزه و لجاج نرفته بودی این چشم زخم نيفتادی

(بیهقی ۱۵)

(۳،۳،۳) گاهی فعل فراکرد شرط مثبت و جواب شرط منفی است. در این

حال نیز حاصل جمله مثبت است:

اگر این خواست می‌کرد هرگز به تو نزدیک نیامدمی (داراب ۲۳۱)

اگر فرعون گرسنه بودی هرگز انا ربکم الاعلیٰ نگفتمی (تذکره ۱۵۸)

اگر محمد پیغامبر بودی از شغل نبوت باشغل زن و فرزند  
نپرداختی (میبیدی ۲۰۹:۵)

اگر ایشان بودندی ، ایشان نه درویشان بودندی (حالات ۹۵)

اگر خواب گرم بودی شفقت نبودی بروی (قصص ۱۲)

اگر برتر از اسب چارپائی بودی اسب را بر نشست ما نکردی (نور ۹۵)

اگر برتر از آدمی یزدان را بنده بودی جهان به ما ندادی (نور ۹۵)

اگر بزرگتری سبب نجات... بودی عیسی دو روزه بر تخت نبوت...

نشستی (مقامات ۱۵)

(۳،۲،۳) گاهی فعل شرط و جواب هر دو مثبت است و در این حال نتیجه

جمله منفی است، یعنی فعل واقع نشده است:

اگر دانستی کاتدر جهان چیزی هست بر تو دشوارتر از خدمت

سعد ترا آن فرمودمی (بلعمی ۳۵)

اگر تو به شام شدی ترا پاره پاره کردند (بلعمی ۱۲۸)

اگر جز او قدیم بودی یا مصنوع بودی یا صانع (تعرف ع ورق ۷۲)

اگر صورت آب - این سردی محسوس بودی چون گرم شدی تباه

شدی (طبیعیات ۵۲)

اگر چیزی آمدی پیش زید... از وی صورت دیگر افتادی

(الهیات ۴۰)

اگر حرکت جسم به ذات او بودی همگی آن به یک حرکت متحرك

بودی (زاد ۳۷)

اگر چنین بودی جوهر عرض بودی (زاد ۶۰)

اگر تکلف لفظ معتاد بودی بریشان دشوار بودی (کیما ۲۶۲)

اگر همه عصبها از دماغها رسته بودی ... بیم گستن و بیم آفتهای

دیگر بودی (ذخیره ۶۹)

اگر ذره‌ای از این گناه بر کونین و عالین نهادندی همگی ایشان

به رقم فنا مخصوص شدند  
 اگر به خواست من بودی من سجده روز اول کردم (هجویری: ۲۶۷)  
 اگر الله ما را راه صواب نمودی ما نیز راه صواب شما را نمودیم  
 (مبیدی: ۲۴۱:۵)

### مضارع شرطی

۴) گاهی فعل شرط صیغه ماضی با پسوند «ی» است و فعل فراکرد پایه صیغه مضارع با پسوند «ی» می آید که از جهت معنی معادل ماضی استمراری معمول در این زمان است:

اگر تو پیغامبر بودی راستی سخنهای تو در دل ما جای میبرد  
 [ = جای می گرفت ] (پاک: ۲۳)  
 اگر کلام او را نشایستی اکنون نشایدی که او را کلام باشدی

(تعارف ورق: ۹۹)

اگر از خانه تو بیرون آورده بودندی هم اکنون سرت بر میبرد  
 (طبری: ۲۹۰)

۵) علامت شرط «ی = t» به صیغه های مضارع نیز می پیوندد و در این صورت وقوع، یا عدم وقوع فعل (اگر فعل منفی باشد) در زمان حال یا آینده است:

اگر بدانندی که چنین است بگردندی  
 (پاک: ۶۴)

اگر بخواهیمی ایشان را ناینا کنیم  
 (مجید: ۱؛ ۶۵۰)

اگر ام کلثوم از ما خشنودستی طعام ما بهترستی  
 (بلعمی: ع؛ ۶۳)

اگر این علمای ظاهر علم دانندی روش خلقت و روزگار بدانندی  
 (ابوالهیثم: ۸۰)

وگر هر چه در زمین است قلم بودی و این دریا که هست مداد کندی...  
 (سور: ۲۷۲)

بترسدی سخنان خدای

- اگر نه قوت جاذبه استی... غذا از کجا یابدی (ذخیره ۲۰۷)
- اگر نه دعوت طبع و ضلالت عقل بر شما مسلط استی سخن از این  
سنجیده تر گویندی (هجویری ۱۱۵)
- اگر دائمی که باز نکوید بتانی (کیما ۷۲۷)
- اگر حقیقت استی بر مدعیان بریشان پیدا استی (تعارف ۳۰۱)
- اگر سرد نیستی کثیف و گران نیستی (طبیعیات ۳۱)
- اگر نه آنستی که دستهای کفران بدان رسیده است... هیچ خداوند  
علت دست بدان فرو نیاردی که نه در ساعت درست گرددی  
(قصص ۸۵)
- اگر شما مؤمنیدی این چنین نه کنیدی (پاک ۴۴)
- اگر ایشان که جهودانند بگردند... ایشان را از خدای عزوجل  
پاداش به ازین جادوی باشدی (پاک ۶۴)
- اگر خواهندی که بگریزند راه گریز خود نبینندی (مجید ۱؛ ۶۵۰)
- اگر بر موافقت حکم آن سماع کنندی از همه آفات آن برهندی  
(هجویری ۵۲۶)
- اگر من با ایشان نباشم... ایشان به پاکی خود فرور شوندی  
(هجویری ۲۵۹)

### انواع دیگر بیان شرط

- ۶) اما در متون همین دوره مورد بحث دیده می شود که فعل شرط و جواب  
شرط، مانند دوره اخیر و معاصر، به صیغه مضارع التزامی آمده است؛ اعم از آن که  
این صیغه با جزء مقدم «ب» یا عاری از آن باشد:
- اگر موافق باشید همه خلق با شما موافق باشند و اگر مخالف باشید  
خلق شما را مخالف شوند (بلعمی ع؛ ۷۸)



اگر مرداسنگ خورده باشد - چون براندازد از گلو - بداند که چیست (ابنیه ج: ۶۲)

اگر بازدارنده نبود از طبع یا از خوی شاید که بخندد (دانشنامه ۱۸)

اگر این ولایت را به کار است ناچار بیاید یا کس فرستد (بیهقی ۵۵۱)

اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم (بیهقی ۱۸۳)

اگر رای عالی بیند ایشان را نگاه داشته آید (بیهقی ۵۷)

اگر نااهلی در این باب مطالعه کند در غلط نیفتد (فردوس ۴۴۰)

اگر پاره‌ای گل تربت شیخ در دریا اندازند فی الحال آن باد و آن

موج ساکن شود (فردوس ۴۶۰)

اگر در تگنایم غدر کرده باشم (سک ۱۰؛ ۱۹۳)

(۷) گاهی فعل شرط، مضارع شرطی (با پسوند «ی») است و جواب مانند

وجه التزامی:

اگر کسی همه احکام شریعت و تفسیر قرآن به زبان ترکی و پارسی

و یا رومی بداندی و تازی نداند او عالم باشد (سیاست ۶۴)

(۸) گاهی فعل شرط ماضی التزامی است و جواب شرط مضارع التزامی:

اگر به ممارست علوم... تهذیب یافته باشد... مقام ابرار... منزل وی

(حالات ۱۰۰)

شود

(۹) يك صورت دیگر صیغه‌های شرطی که رواج عام ندارد اما در بعضی از

آثار این دوره دیده می‌شود ساختهایی است که در آنها به جای شناسه‌های فعل و

افزودن پسوند «ی» به آخر هر صیغه، ضمیر مفعولی یا اضافه بعلاوه «ی» می‌آید.

از این ساخت شنونده مفرد و گوینده و شنونده جمع در بعضی از متون دیده می‌شود:

کردی (که در بعضی موارد به صورت «کردی» نیز می‌آید و ممکن است صورت

اخیر تصرف یا اشتباه کاتب باشد) کردمانی و کردتانی.

در صیغه گوینده مفرد به سبب آن که در شناسه فعل و ضمیر مفعولی یکسان

است نمی‌توان گفت که به کدام يك از این دو صورت تعلق دارد. دیگر کس مفرد و